

به نام خدا

وقتی من بچه بودم - ۳

برونو یاد می‌گیرد که راست بگوید

مهارت‌های رفتاری برای کودکان پیش‌دبستانی

ترجمه‌ی شکیب شیخ الملوکی بازنوشته‌ی سوسن طاق‌دیس



کتاب‌های قاصدک
واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر



دفتر و نمایشگاه مرکزی:
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه اول غربی
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳
کد پستی: ۱۳۱۵۸۵۳۴۹۳ • سامانه‌ی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳
www.zekr.co • Email: zekr_publishery@yahoo.com

- سرشناسه: طاق‌دیس، سوسن، ۱۳۳۸ - اقتباس‌کننده Taghdis, Susan
- عنوان و نام پدیدآور: برونو یاد می‌گیرد که راست بگوید: مهارت‌های رفتاری برای کودکان پیش‌دبستانی / بازنوشته سوسن طاق‌دیس: ترجمه‌ی شکیب شیخ الملوکی.
- مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
- مشخصات ظاهری: ۲۴ ص: مصور (رنگی).
- فروست: وقتی من بچه بودم: ۳.
- شابک دوره: ۳-۸۲۶-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸-۵-۸۲۲-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی: فیبا
- یادداشت: عنوان اصلی: Bruno tells the truth, ۲۰۰۰
- یادداشت: گروه سنی: الف، ب.
- موضوع: کودکان - راهنمای مهارت‌های زندگی - داستان
- موضوع: Children - life skills guides - Fiction
- موضوع: راستگویی و دروغ‌گویی - داستان
- موضوع: Truthfulness and falschool - Fiction
- موضوع: داستان‌های کارتون - Comics books
- شناسه افزوده: شیخ الملوکی، شکیب، ۱۳۶۶
- رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۵ بر ۱۵۲ ط ۱۳۰۵/۲۳۱ د
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۲۲۷۰۷

- برونو یاد می‌گیرد که راست بگوید
- بر اساس مجموعه‌ی when I was young
- ترجمه‌ی شکیب شیخ الملوکی
- بازنوشته‌ی سوسن طاق‌دیس
- مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلجیان
- صفحه‌آرایی: مهتاب یعقوبی
- تیراژ: ۲۰۰۰ جلد • چاپ اول: ۱۳۹۵
- لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۵/۷۱۹
- شابک: ۵-۸۲۲-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
- شابک دوره: ۳-۸۲۶-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
- کلبه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
- ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

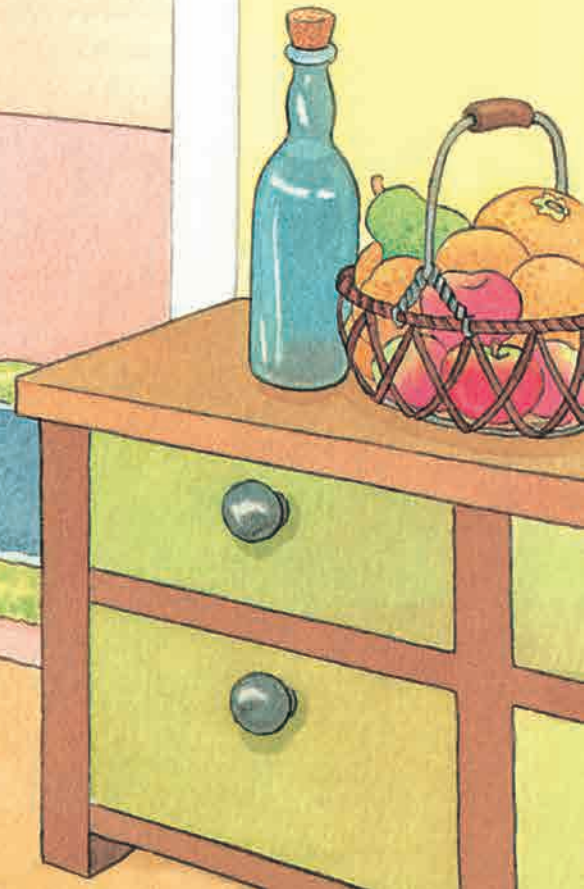
وقتی من بچه بودم



سلام، سلام
من برونو هستم.
این کتاب یک قصه درباره‌ی من است. درباره‌ی چیزهایی که
نمی‌دانستم و یاد گرفتم.
من نمی‌دانستم چی خوب است چی بد. برای همین خیلی توی
دردم می‌افتادم. ولی...
مامانم خوب بود. بابام خوب بود. برادرم خوب بود. من هم
می‌خواستم خوب باشم.
می‌خواستم خوب بودن را یاد بگیرم و... یاد گرفتم. چه طوری؟
برایتان می‌گویم...
یک روز برای من اتفاق بدی افتاد. من ظرف کلوچه را شکستم.
خرده شیشه‌ها روی زمین ریخته بود. مامان به آشپزخانه آمد و خیلی
عصبانی شد. من ترسیدم راستش را بگویم و مامان می‌خواست هم
من و هم برنی را تنبیه کند. ولی برنی کار بدی نکرده بود.
من باید چه کار می‌کردم.



ای، چه قدر دلم کلوچه
می خواد. مامان کلوچه ها
رو کجا گذاشته؟





بگذار ببینم... توی یخچال که نیست!



